بررسی مسائل شبهه انگیز درباره زن (3)

پدید آورنده : علی اصغر رضوانی ، صفحه 44

الف) زن و قضاوت

صاحب وسائل به سندش از امام صادق (ع) نقل می کند که پیامبر (ص) در وصیّتی به حضرت علی (ع) فرمود: «ای علی! بر زن نماز جمعه و... و تولّی و قضاوت نیست».

درباره عدم قضاوت زن گر چه برخی؛ امثال شیخ مفید در «مقنعه»، شیخ طوسی در «نهایة»، ابن ادریس در «سرائر»، ابی حمزه در «غنیة النزوع» و ابن سعید در «جامع الشرایع» سخنی به میان نیاورده و شرط قضاوت قاضی را ذکورت معین نکرده اند، ولی غالب و اکثر علمای امامیه این شرط را قبول کرده و به ادلّه ای از این قبیل استدلال کرده اند:

1- اجماع در مسأله؛

2- سیره عملیه مستمرّه؛

3- روایات.

گرچه در برخی روایات، خدشه وارد شده وا ز حیث سند یا دلالت، قابل نقد و بررسی است، ولی از مجموع ادله می توان استفاده کرد که زن به جهاتی دیگر نیز غیر از تعبّد به نصوصات، از قضاوت کردن ممنوع شده است.

اولاً: حکم قضاوت از تکالیف شاقّی است که با شاکله زن تناسب ندارد.

ثانیا: از آنجا که زن موجودی عاطفی است لذا با قرار گرفتن در مسند قضاوت سازگاری ندارد.

ثالثا: داوری بین متخاصمان نیازمند بروز در جامعه و حضور در بین مردم بوده تا تشخیص متخاصمان و تشخیص شاهدان آن ها ممکن باشد و این با شرایط خصوصی زن سازگاری ندارد.

ب) زن و مرجعیّت

گاهی می پرسند که چرا زن نمی تواند به مقام مرجعیّت برسد و آنان چه چیز از مردان کمتر دارند؟

در جواب باید بگوییم:

اولاً: مرجعیّت عامه مسلمین احتیاج به رفت و آمد و دید و بازدیدهایی دارد که من حیث المجموع با شاکله و شئونات زن سازگاری ندارد.

ثانیا: مرجعیت امانت است ولی فقاهت ملک است، زن می تواند به مقام فقاهت و اجتهاد برسد و دارای این ملک شود، هر چند به جهت مصالحی مرجعیت عموم به او واگذار نمی شود. مرجعیتی که امانتی سخت و خطیر است.

ج) خواستگاری از زن

برخی می گویند: ازدواج در اسلام به معنای زن گرفتن برای مرد مطرح شده و او به عنوان مشتری و خریدار تلقی گردیده، و در مقابل زن، نوعی کالا وانمود شده است. این قبیل تعبیرها در قوانین اجتماعی اثر روانی بسیار بد و ناگواری ایجاد می کند و مخصوصا تعبیرات مزبور در قانون ازدواج بر روی روابط زن و مرد اثر می گذارد و به مرد، ژست آقایی و مالکیّت و به زن، وضع مملوکی و بندگی می بخشد!

پاسخ: این که از قدیم الایام مردان به عنوان خواستگاری نزد زن می رفته اند و از آن ها تقاضای همسری می کرده اند از بزرگ ترین عوامل حفظ حیثیت و احترام زن بوده است. خداوند مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا آفریده و زن را مظهر مطلوب بودن و معشوق بودن.

زن را مانند گل و مرد را مانند بلبل، زن را شمع و مرد را پروانه قرار داده است. یکی از تدابیر حکیمانه و شاهکار خلقت است که در غریزه مرد، نیاز و طلب و در غریزه زن، ناز و جلوه قرار داده است. و بدین وسیله ضعف جسمانی زن را در مقابل نیروی جسمانی مرد جبران کرده است.

خلاف حیثیت و احترام زن است که به دنبال مرد بدود؛ زیرا برای مرد قابل تحمّل است که از زن خواستگاری کند و جواب رد بشنود و آن گاه از زن دیگری خواستگاری کند تا بالاخره زنی رضایت خود را به همسری با او اعلام دارد؛ امّا برای زن که می خواهد محبوب و معشوق بوده و از قلب مرد سر درآورد تا بر سراسر وجود او حکومت کند، قابل تحمل و موافق غریزه او نیست که مردی را به همسری خود دعوت کند و احیانا جواب رد بشنود و سراغ مرد دیگری برود.

این موضوع به جنس بشر اختصاص ندارد، بلکه حیوانات دیگر نیز همین طور هستند و همواره این مأموریت به جنس نر داده شده است که خود را دلباخته و نیازمند جنس ماده ابراز کند. مأموریتی که به جنس ماده داده شده این است که با پرداختن به زیبایی و لطف و با خودداری و استغنای ظریفانه، دل جنس مقابل را هر چه بیشتر شکار کند و به اراده و اختیار او را در خدمت خود گمارد. پس این موضوع مربوط به قانون آفرینش است، و هیچ توهینی به زن به حساب نمی آید. مگر هر خریداری از نوع مالکیت و مملوکیّت اشیا است؟ طلبه و دانشجو خریدار علم است، متعلّم خریدار معلّم است، هنرجو خریدار هنرمند است، آیا باید نام این ها را مالکیت بگذاریم و منافی حیثیت علم و عالم و هنر و هنرمند تلقّی کنیم؟ در مورد بحث نیز می گوییم: مرد خریدار وصال زن است نه خریدار مالکیّت او.

ازدواج زن و اذن پدر

برخی لزوم اذن پدر در ازدواج دختر را مانع استقلال و آزادی زن پنداشته اند، در حالی که:

اولاً: میان فقها اختلاف است، عده ای خصوصا فقهای متأخّر موافقت و اذن پدر را در نکاح زن لازم نمی دانند.

ثانیا: اذن پدر را کسانی هم که شرط دانسته اند در نکاح زن باکره شرط می دانند وبرخی از کسانی هم که شرط می دانند در صورتی که بدون اذن باشد نکاح زن را باطل نمی دانند.

ثالثا: فلسفه این که دوشیزگان لازم است - یا لااقل خوب است - بدون موافقت پدران با مردی ازدواج نکنند ناشی از این نیست که دختر قاصر شناخته شده و از لحاظ رشد اجتماعی کمتر از مرد به حساب آمده است. اگر به این جهت بود چه فرقی است میان بیوه و دوشیزه، که بیوه نیازی به موافقت پدر ندارد ولی دوشیزه و دختر باکره نیاز به اذن دارد؟

رابعا: اگر دختر از نظر اسلام در اداره کار خودش قاصر است، چرا اسلام به دختر بالغ رشید، استقلال اقتصادی داده است و معاملات مهم او را نیز صحیح و مستغنی از موافقت پدر می داند؟

خامسا: مسئله اذن پدر به موضوعی روان شناسانه بین زن و مرد باز می گردد. این موضوع به حسّ شکارچی گری مرد از یک طرف و به خوش باوری زن نسبت به وفا و صداقت مرد از طرف دیگر باز می گردد. مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبّت. چیزی که زن را از پای در می آورد و اسیر می کند این است که نغمه محبت و صفا و وفا و عشق را از دهان مرد بشنود. زن تا مادامی که دوشیزه است و هنوز با مردان برخورد نزدیک یا زندگی مشترک نداشته است، زمزمه های محبّت مردان را به سهولت باور می کند. اینجا است که لازم است دختر ناآزموده با پدرش - که از احساسات مردان بهتر آگاه است و پدران جز در شرایط استثنایی برای دختران خیر و سعادت می خواهند - مشورت کند و لزوما موافقت او را جلب کند که به نفع خود او است. در اینجا قانون به هیچ وجه زن را تحقیر نکرده است، بلکه دست حمایت خود را بر روی شانه او گذارده است.

سادسا: فقها می گویند: گرچه ازدواج زن باکره بدون اجازه و اذن ولیّ اش صحیح نیست ولی تزویج زن باکره یا ثیّبه نیز بدون اذن و رضایت او صحیح نبوده و احراز قبول کامل او به این ازدواج لازم است، و لذا زن می تواند از خواستگاری ای که برای او شده سرباز زند، و هیچ کس حق ندارد که زن را در قبول همسر اجبار نماید. و این حکمی اجماعی است که با سنت نیز موافق است.

سابعا: فقها گفته اند که اگر ولی، زن را از ازدواج با کفو و همتای واقعی اش منع کند ولایت او ساقط می گردد، و لذا می تواند با کفوی که تشخیص داده شده ازدواج کند؛ گر چه ولیّ اش اذن و اجازه نمی دهد؛ زیرا در نفوذ ولایت ولی شرط است که حریص بر مصلحت دخترش باشد.

د) تنبیه زن

خداوند متعال می فرماید: «وَ اللاتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ»

و آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید پند و اندرز دهید و [اگر مؤثّر واقع نشد] در بستر از آنان دوری نمایید و [اگر هیچ راهی جز شدت عمل و وادار کردن آن ها به انجام وظایفشان نبود] آن ها را تنبیه کنید.

گفته شده که این نوع معامله، با زن و شأن او سازگاری ندارد و با عصر جاهلیت که زن در حقارت و خواری به سر می برد تناسب دارد!

پاسخ: اولاً: کسی که به کتب تفسیر و تاریخ و کلمات فقها در این مسئله رجوع کند پی می برد که این حکم اسلامی هرگز تناسبی با موقعیت و حکم زن در جاهلیت ندارد. زن در عصر جاهلی بسیار در موقعیت پایینی قرار داشت و این اسلام است که دست او را گرفته و به مقام و شأنی عظیم سوق داد. اسلام با برخی از عادات و رسوم جاهلیت سخت مخالف بود ولی با آن ها به طور کلی و یک مرتبه مقابله نکرد، بلکه تا حدودی آن ها را پذیرفته و آثاری را هم بر آن ها مترتّب کرد؛ همانند برده داری، طلاق ظهار و مسئله مورد بحث که مقابله مرد با نافرمانی و نشوز زن باشد.

ثانیا: در تفسیر جمله «وَ اضْرِبُوهُنَّ» آمده است که زدن نباید شدید و دردآور باشد.

شیخ طوسی «ره» می فرماید: «و امّا ضرب، به اتفاق نباید شدید باشد». و از امام باقر (ع) نقل شده که با مسواک باشد».

قاضی ابن برّاج طرابلسی (م 481 ه. ق) می نویسد:

«و امّا ضرب و زدن، باید به قصد و حدّ تأدیب باشد، آن گونه که بچه ها بر نافرمانی کتک می خورند و نباید زن را شدید و به نحوی که او را زمین گیر کند و خون آلود نماید، بزنند و آن را باید بر کلّ بدنش تقسیم کنند به جز صورتش. و برخی از علمای اهل سنت گفته اند که باید با حوله ای پیچیده باشد نه چوب و تازیانه».

ثالثا: مسئله زدن زن در موردی است که زن ناشزه شده و حقوق مرد را رعایت نمی کند. امری که ممکن است مرد را وادار به تصمیم به طلاق نماید. و از آنجا که طلاق افسد است و ممکن است با زدن او از این امر جلوگیری کرد لذا با زدن او دفع افسد به فاسد می شود.

گاهی زدن زن به جهت دفع افسد به فاسد است؛ زیرا در صورت کنترل نکردن این گونه زنان با زدن، ممکن است وضع بدتر شده و کار به طلاق یا قتل کشیده شود.

ه) قرار دادن طلاق به دست مرد

در فقه به اثبات رسیده که طلاق به دست مرد است جز در مواردی خاص؛ برخی از روشنفکر نمایان، این حکم شرع را منافی با حقوق زن دانسته و می گویند: اسلام شأن زن را پایین تر از مرد قرار داده و به همین جهت است که زمام او را به دست مرد سپرده است.

برای پاسخ به این اعتراض و توجیه مسئله به چند مقدمه اشاره می کنیم:

1- اسلام به طلاق به عنوان علاج مشکلی نگاه می کند که راهی برای علاج آن به جز طلاق نیست، در غیر این صورت طلاق امری مبغوض به حساب آمده و شارع مقدس شدیدا از آن نهی کرده است.

2- شکی نیست که طلاق همانند نکاح یک ضرورت اجتماعی به حساب می آید؛ زیرا گاهی کانون خانواده به صورت جهنمی می شود که طاقت ادامه آن برای زن و مرد یا یکی از آن دو مقدور نیست، لذا طلاق تنها راه خلاصی زن و مرد به حساب می آید.

3- حقیقت طلاق عبارت است از باز کردن میثاق و عهدی که با ازدواج برای مرد و زن حاصل شده بود.

4- در شرع مقدس حقوقی برای زن مطلّقه قرار داده شده است که باید مرد به او بپردازد؛ از قبیل:

الف) پرداخت تمام مهریه در صورت دخول و نصف آن در صورت عدم دخول.

ب) استحقاق نفقه مادامی که در عدّه است؛ در صورتی که طلاق او رجعی باشد.

ج) حق مسکن داشتن مادامی که در عدّه است، و طلاق او رجعی باشد.

د) احقّیت مادر به شیر دادن فرزندش از دیگران.

ه) استحقاق مادر بر حضانت فرزند تا مدتی.

و) عدم جواز محرومیت زن از اولادش؛ حتی بعد از انقضای مدت حضانت.

ز) در صورتی که شوهرش در زمان عدّه زن بمیرد، زن از او ارث می برد.

5- مرد اگر از زنش کراهت داشته و او را دوست ندارد بسیار دشوار به نظر می رسد که بتوان او را مجبور به محبت و رغبت به زنش نمود.

با ذکر این مقدمات به پاسخ از اصل سؤال می پردازیم:

اولاً: مرد از آنجا که عاطفه کمتری نسبت به زن در او وجود دارد، لذا در صورتی که محبت زن را در دل نداشته باشد با کوچک ترین مشکلی درصدد انتقام بر می آید که اگر راه را بر او ببندیم دست به خشونت و جنایت می زند، لذا شرع مقدس در این مورد امر طلاق را به دست او داده تا با امری فاسد از افسد جلوگیری شود. و این در حالی است که زن به جهات مختلف، قدرت و تحمّلش در این مسئله بیشتر است. او گاهی آینده خود را می بیند که بی سرپرست خواهد شد و گاهی فرزندان خود را مشاهده می کند و لذا در سپردن اختیار طلاق به دستش ضرورتی وجود ندارد.

ثانیا: زن از آنجا که موجودی عاطفی است و سریع تصمیم گیری می کند، و در برخی موارد نیز زود از تصمیم خود پشیمان می گردد اگر شارع اختیار طلاق را به دست او قرار دهد، سریع با آینده و موقعیت خود بازی می کند و این درست بر خلاف ویژگی مرد است که آینده نگر بوده و عقلش بر عاطفه اش غلبه دارد.

و) اطاعت زن از مرد

برخی سؤال می کنند که چرا زن باید مطیع شوهر خود باشد مگر کنیز اوست یا او را اجاره کرده است؟

پاسخ: اولاً: لزوم اطاعت از شوهر در مواردی است که تقاضای مرد مشروع باشد؛ زیرا مطابق روایات کسی حق ندارد از مخلوق در چیزی اطاعت کند که در آن معصیت خالق باشد.

ثانیا: اطاعتی که بر زن واجب شده تنها در حدود شئون و وظایف حیات زوجیّت و همسرداری است؛ زیرا همان گونه که اشاره کردیم وظایف هر یک از زن و مرد تقسیم شده است.

نتیجه این که: حق اطاعت برای مرد منحصر به حدود شئون زوجیّت و نظام خانواده می شود.

ز) زن شرّ است

مطابق برخی از روایات زن موجودی شر معرفی شده است. حال با وجود این مطلب گاهی سؤال می شود که چرا در اسلام حق زن زیر پا نهاده شده است.

پاسخ: اولاً: سیاق روایات بر این دلالت دارد که زن از آنجا که مورد عشق و حاجت جنسی مرد است لذا منجّر به بسیاری از شرور در روی زمین خواهد شد.

ثانیا: برخی به جهت رسیدن به زن حاضرند دست به هر کسب و کاری زده و از هر راهی پول درآورند تا به وصال زن مورد علاقه خود برسند و به زن رسیدنشان مایه وقوع در انواع گناهان می شود؛ بدین جهت زن نسبت به برخی شر به حساب می آید.

پی نوشت ها:

1. وسائل الشیعه، کتاب القضاء، باب 2 از ابواب صفات قاضی.

2. سوره نساء (4)، آیه 34.

3. تفسیر تبیان، ج 3، ص 191.

4. المهذّب، ج 2، ص 264.

5. نهج البلاغه، حکمت 538.